

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

با اتحاد درود و دعاء به روان پاک شهداء، غازیان و جنانبازان
راه آزادی. و تحیات خاص نثار "غازی ادی" های عالیشان، که
مردان معرکه را تنها نگذاشتند.

خاکِ پاکش مشکبیز

کشورِ آزاده افغان ستان
قهرمانزا، سرزمینِ باستان
مرکزِ فرهنگ و علم و معرفت
منبعِ نورِ هدایت، در جهان
مصدرِ صلح و صفا و آشتی
مقعدِ صدق و سخای راستان
منظرِ آزاده مردانگی
منبرِ احساسِ روح و هم روان
معبودِ مولا علی شیرِ خدا

مقبری از عاشقان و عارفان
 خاکِ پاکش عطر خیز و مشک بیز
 ره ندارد در بهارانش خزان
 صفحهٔ تاریخِ او پُر ماجرا
 دشت و دامانش پُر از شیرِ ژیان
 با حوادثِ های دوران سازگار
 سینه اش صد پاره از جورِ زمان
 زابل و ، هرات و ، غزنه ، کندهار
 کابل و ، غور و ، بلخ و ، بامیان
 کندز و ، بغلان و ، هلمند و ، کنر
 پکتیا و ، ننگرهار ، و جوزجان
 لوگر و ، میدان و ، لغمان و فراه
 هم سمنگان و ، بدخشان و جِنان
 دایکندی و ، ارزگان و تخار
 بادغیس و پکتیکای با نشان
 هم چچانسور و سرپُل ، پنجشیر
 همچنان پروان و نورستان آن
 مهدِ زال و ، رستم و ، سهراب ها
 مهدِ محمود و ، علاءالدین خان
 مهدِ (احمد شاه) و (میرویس هوتکی)
 (مسجدی خان) و (محمد جان خان)
 (مُشکِ عالم)، (نائب) و (غازی ایوب)
 (غازی عبدالله اچکزی) ، همچنان
 قهرمان (غازی ادی) های عزیز
 فخر ، استقلالِ ما افغانیان

چون (ملالی) ها و (زرغونه انا)
 چون (وجیهه) ، همچو (ناهید) جوان
 مهد (مولانا) ، (سنایی) ، (عنصری)
 (ابن سینا) ، (فرخی سیستان)
 مهد (جامی) و (ظهیر فاریاب)
 (انوری) و هم (دقیقی) خوش بیان
 (خواجه عبدالله انصار) و (ندیم)
 (قاری عبدالله) و هم (بیتاب) مان
 مهد (رحمان نیکه) و (خوشحال خان)
 مهد (مستغنی) و ، هم از دیگران
 جشن استقلال ، (نود ساله) شد
 از غرور (اکبر) و (غازی امان)
 لیک ملاهای تخم (انگ لیس)
 در لباس و قالب روحانیان
 با مفاد آیه های شیطننت
 با حدیث جعل ناپیغمبران
 با روایات امامان دروغ
 باز کرده هریکی از دین ، دکان
 از برای شهرت و نام و مقام
 (مادر میهن فروشی) ، رایگان
 یا برای ، دالر و کلدار و پوند
 ننگ و ناموسش ، به دست دیگران
 مردم بیچاره را غولاندند
 تا قیامی ، بر ضد آزادگان
 تا به تاریک جهالت ، تا ابد

هموطن آواره و ، هم سرگران
ناگهان ، میهن پر از زاغ و زغن
بلبلان خاموش جورِ کرگسان
همچو مار و مور و زنبور و ملخ
حمله ور ، هم از زمین و آسمان
با کلام حق ، شده بر ضدّ حق
ملت بیچاره ، سخت در امتحان
با مهارت ، (عَنْ بَلِيسَانَ) عرب
بارِ استعمار ، بر پشتِ خران
تا قیامت ها ، خرِ بارِ عرب
ورنه تکفیر و ، ز جمعِ کافران
بس قیام ، کهنه پیخانِ شنیع
بر ضدِ اندیشه و فکرِ جوان
از در و دیوار ، باریدن گرفت
سنگِ ملا ، بر سرِ روشنگران
عاقبت ، آن (قهرمانِ راستین)
از وطن مألوف ، با آه و فغان
در دیارانِ غریب آواره شد
آن شهنشاهِ جوان و مهربان
روز و شب در نارِ هجران و فراق
سوخت جسم و جان و هم روح و روان
در امیدِ دیدنِ مادرِ وطن
آب چون سیماب ، مغزِ استخوان
اینچنین از خاکدانِ فانیان
رفت ، ملکِ باقی و شد جاودان

بارِ دیگر (عَنْ بَلِيسَان) ، روی کار
 در لباسِ رهبران و عالمان
 گاهی ملا و چلی و ، گه امام
 مردمان گمراه ، با چربِ زبان
 گه بنامِ (خَلَق) و (پَرچَم) آمده
 گاهی هم با نعره (اسلامیان)
 بد بتر گردید و ، بدتر ، بدترین
 مرغ ، کرگس گشت و کلمرغ ، ماکیان
 نه محبت ماند و نه صلح و صفا
 نه شرافت ، نه نجابت در میان
 (جاحدان) هریک به جای (جاهدان)
 (راکت) و (بَم) ، (دار) و (تلوار) و (سنان)
 (نوکران) و (چاکران) اجنبی
 بر تنِ مادروطن ، (راکتپران)
 گاهی با نامِ (گلمجم) ، (راکتی)
 گاهی (ملا) و (چلی) و (طالبان)
 ریش و پشم و با پکول و با چین
 بل نموده ، آتشِ نمرودیان
 گاهی با نامِ (امیران) ، از (خمیر)
 در تنورِ جهل پخته ، آتش و نان
 عاقبت آمد ، امیرالمؤمنین
 بود دستش (خاده چوب) و (ریسمان)
 چشمِ کورش ، بسته با (پشمِ عرب)
 امرِ بالمعروف و نهی از منکران
 نارسیده محشری گشتی بپا

جوی ها از خون ملت شد روان
آنچه را کردند ، کافر می نکرد
شرم دارد خامه از تحریر آن
حال (دال) و (دلده) و (کچری قروت)
پخته دیگِ ننگِ کاندیدیان
جان هم افتاده عرعر میکنند
از برای بردن بارِ گران
بار (امریکا) و (روس) و (ان گلیس)
بار (پاکستان) و از (ایرانیان)
بار (اعراب) چتلخورِ کثیف
می گشندش ، در زمین و آسمان
در زمین ، بر (خانه) و (نان) و (لباس)
در سما ، بر (باور) و (تقلید) شان
خود تحرّی ، در زمینه ، کس نکرد
پُشتِ میراثِ پدر ، تا کی دوان
مُفتِ بی زحمت ، ندارد لذتی
غیرتی باید که تا قدرش بدان
ای وطن ! کز بارِ سنگینِ ملا
قامتِ سروِ روانت ، شد کمان
ای وطن ! آن لحظه آرامی تو
گر تفنگسالار گم شد از میان
ای وطن ! ای خفته در تالابِ خون
دشت و دامانت شده آتشفشان
ای خرابِ راکتِ دیوانه ها
سوختندت جاهلان و ناکسان

ای اسیرِ گرگ و کفتار و شغال
می رهانندت ، ترا نسلِ جوان
ای وطن ! ای مادرِ ماتم زده
پیرنِ یوسف ترا شد خون چکان
ای وطن ! ای مهرِ تو ، در رگِ رگم
در فراقت سوخت مغزِ استخوان
ای وطن ! ای مادرِ خونین جگر
از جفای رهبرانِ جنگیان
ای وطن ! ای مادرِ زخمی من
زخمِ هایت را نمایم ، پانسمان
ای وطن ! ای مادرِ ویران شده
سازمت ، با نقدِ اشعارِ روان
غمِ مخور ای مادرِ مخروبه ام
میشوی معمور در اندک زمان
شیرِ مردانی بیایند روی کار
با سلاحِ صلح و وحدت ، بیگمان
با سلاحِ ، آشتی و ، دوستی
با تفاهم ، با گهر های بیان
ای وطن ! «نعمت» نویسد روز و شب
بهرِ آزادیِ تو ، تا پای جان

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

نوت

(عَن بَیْس) = (عَن یا اَن + بَیْس)
(عن = نجاست ، فضله آمی و جانورانِ دیگر) و (بَیْس = امر به لیسیدن)
کنایه از اشخاص خیلی پلید و کثیف

برداشته شده از فرهنگِ دهخدا
نشسته بود فقیهی به صدرِ مجلسِ درس

بجای لفظ (عَنْ) اندر کتابِ خود (من) دید
قلمتراش و قلم بر گرفت (من) ، (عن) کرد
ازان سپس که در او بود ، اندکی تردید
یکی ز طلاب ، این دید و گفت ، باد گران
جنابِ آقا عن کرد ، جمله عن بکنید
« ایرج میرزا »